

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

نسبت به این مقدمه ثالثه يك جهت را ديروز عرض كرديم؛ جهت دوم كه عمده در این جهت باید بحث شود این است كه مرحوم محقق نائيني(قدس) در این مقدمه ثالثه در مقام اثبات این مطلب هستند كه روي نظريه ترتب و قائلين به صحت ترتب زمان فعلیت خطاب اهم و زمان فعلیت خطاب به مهم را در يك زمان مي دانند و زمان امتثال و عصيان اينها را هم يكي مي دانند و تقدم و تاخر بين اينها تقدم و تاخر رتبي هست.

فرمودند خطاب به اهم تقدم رتبي دارد بر امتثال يا عصيان او، همانطوري كه بر امتثال تقدم رتبي دارد بر عصيان و معصيت او؛ خطاب به مهم هم همینطور است.

بنابراین قائلين به امکان ترتب اثبات مي كنند تقارن زماني این دو تا خطاب را، اما در نتیجه تقدم و تاخر رتبي را قائل هستند بين خطاب امر به مهم و خطاب مهم تقدم و تاخر رتبي است، براي اینکه خود خطاب به اهم بر امتثال يا معصيت خودش تقدم رتبي دارد و از آن طرف خود عصيان را هم ما مي گوييم كه شرط براي امر به مهم است، يعني عصيان هم تقدم رتبي دارد بر امر به مهم.

قسمت عمده بحث:

باز مهمترين قسمت و هدف مرحوم نائيني در این مقدمه سوم جواب از آن اشكال دوم است. (جواب اول مي رفت در وادي بحث شرط متاخر و واجب معلق كه ما ديروز به آن جهت اشاره كرديم و گفتيم آن هم مبتني بر همین مطلبي است كه امروز مي خواهيم بيان بكنيم.

در اشكال دوم كه اصلا این اشكال دوم مهمترين اشكال در باب ترتب است و به وسيله همین اشكال برخي از بزرگان منكر نظريه ترتب شده اند. و آن اشكال دوم این بود كه مستشكل مي گفت كه شما شرط امر به مهم را يا خود عصيان خارجي قرار مي دهيد و يا عزم بر عصيان قرار مي دهيد بنابراین اگر آمدید شرط به مهم را خود عصيان خارجي قرار دادید لازمه اش این است كه بعد از آنی كه عصيان محقق شد، امر به مهم محقق مي شود و در فرضي كه امر به مهم محقق مي شود چون شما مي گوييد كه امر به اهم عصيان شد و عصيان موجب سقوط امر است.

پس در فرض فعلیت امر به مهم ديگه ما امر به اهم نداريم عصيان مسقط امر است پس بعد از آنی كه امر به اهم عصيان شد این عصيان مي آید امر به اهم را ساقط مي كند و تمام مي شود و بعد از عصيان امر به مهم حدوث پیدا مي كند و نتیجه این مي شود كه زمان حدوث امر به مهم ما ديگر چیزی به نام امر به اهم نداريم و اگر مقصود از عصيان عزم بر عصيان است، نتیجه اي كه مستشكل گرفت این است كه طلب جمع بين ضدين لازم مي آید يعني در زمان امر به اهم امر به مهم به عنوان اینکه مشروط است به عزم بر عصيان و تعقب العصيان. الان در زمان امر به اهم امر به مهم فعلیت دارد به نحو شرط متاخر و لكن این مي شود طلب جمع بين ضدين!

باز این دو قسمت اشکال توجه داشته باشید که قسمت دوم اشکال خیلی مهم نیست بلکه آنی که خیلی بحث دارد و باید درش دقت کرد همین قسمت اول است که مستشکل می گوید ما قانون داریم که عصیان مسقط امر هست.

شما می گوید که عصیان اهم شرط مهم است پس بعد از آنی که اهم عصیان شد امر به اهم ساقط است پس وقتی که امر به مهم حدوث پیدا می کند ما دیگه چیزی بنام امر به اهم نداریم در حالی که شما ترتیبها می خواهیم تلاش بکنید برای ما تصریح بکنید که دو تا خطاب مقارن یکدیگر و در يك زمان باهم متوجه مكلف بشود اما بیايید بگوئید که بین اینها تقدم رتبی است، اما در اینجا بعد از عصیان يك خطاب داریم و آن هم امر به مهم است.

جواب:

مرحوم نائینی در جواب فرمودند که این اشکال در فرضی است که بگوئیم خطاب از شرط خودش تاخر دارد در حالی که به نظر ما بین فعلیت خطاب و شرط تقارن زمانی وجود دارد یعنی بعد از آنی که شرط محقق است خطاب فعلیت دارد تا عصیان شروع می شود خطاب به مهم فعلیت دارد و این طور نیست که بگوئیم اول عصیان بیاید و عصیان که آمد و تمام شد بعد خطاب در اینجا محقق می شود.

فرمودند بین خطاب و عصیان، بین فعلیت خطاب و شرط تقارن زمانی وجود دارد، منتهی بینشان تقدم و تاخر رتبی است یعنی عصیان رتبتاً بر خود خطاب مهم مقدم است، از باب اینکه شرط برای آن خطاب است و نتیجه ای که گرفته اند و در اواسط بحثشان هم يك تعریضی به مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه) داشته اند این بود که فرمودند به نظر ما زمان خطاب اهم و زمان این عصیان و زمان خطاب يك زمان است و بین این سه تا از نظر فعلیت هیچ تقدم و تاخري وجود ندارد و آن زمانی که زمان فعلیت خطاب اهم است با آن زمانی که می گوئیم زمان عصیان خطاب اهم است با آن زمانی که زمان فعلیت خطاب مهم هست همه اینها يك زمان است و اگر بین اینها تفكیک زمانی بود در این صورت می گفتیم عصیان که آمد آن امر به اهم را از بین می برد و بعد که عصیان تمام شد تازه امر به مهم می آید. این اشکال واردی بود که بحث ترتب بطور کلی منتفی می شد.

بررسی اشکال:

يك مطلب که مرحوم نائینی هم این را مسلم گرفته و مرحوم آخوند هم این را در کفایه دارند این است که ما بیايیم بگوئیم عصیان مسقط تکلیف است، چون مستشکل آمد و روی همین مبنا گفت که اگر شما عصیان را شرط مهم قرار می دهید با عصیان، امر به اهم ساقط می شود در نتیجه در فرض امر به مهم ما دیگر چیزی بنام امر به اهم نداریم تا شما بخواهید خطاب ترتبی درست کنید، آیا این مطلبی که مشهور است و مرحوم آخوند دارد و مرحوم نائینی هم فی الجمله به این مطلب تسلیم کرده که عصیان مسقط برای امر است، آیا این مطلب درست است یا نه؟ هم مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه و هم مرحوم امام (رض) فرموده اند که به نظر ما عصیان مسقط برای امر و مسقط برای تکلیف نیست.

کلام مرحوم اصفهانی:

مرحوم اصفهانی (در حاشیه کفایه، ج 2، ص 235) فرموده اند که ما هم امتثال را مسقط تکلیف نمی دانیم و هم معصیت را و عصیان را مسقط تکلیف نمی دانیم و آمده اند ابتداء يك برهانی را درست کرده اند و فرموده اند که اگر اطاعت بخواهد مسقط برای تکلیف باشد بین ثبوت و سقوط مناقضه است.

اطاعت معنایش اتیان تکلیف است و شما اگر بخواهید اتیان تکلیف را بگوئید که مسقط برای تکلیف است بین این دوتا تناقض وجود دارد و اتیان نمی تواند مسقط باشد برای اینکه لازم بیاید يك شيء علت عدم خودش باشد.

اگر اطاعت بخواهد مسقط باشد یعنی اطاعت سبب نفی تکلیف شود و سبب عدم تکلیف بشود و این معنایش این است که بیع علت واقع شود برای عدم خودش و این محال است و شيء همانطوری که علت خودش نیست علت عدم خودش هم نمی تواند باشد.

اگر معصیت بخواهد علت واقع شود و مسقط برای تکلیف باشد در اینجا می فرماید این لازم می آید که شیء علت خودش باشد، اگر شما بخواهید بگویید که ما يك تکلیفی داریم و اگر بخواهد این تکلیف ساقط بشود و منتفی بشود، عصیان همان ترك مامور به است و ما ترك مامور به را علت قرار دادیم برای نفی مامور به!

لذا می فرمایند به نظر ما نه امتثال مسقط برای تکلیف است و نه معصیت و عصیان مسقط برای تکلیف است. خوب می گوئیم پس قضیه چیست؟ می فرمایند که در فرض امتثال با امتثال مقتضی آمد و اجلس تمام می شود خود مولا آمده يك امر را به شما کرده و فرموده صل، شما هم يك مرتبه این طبیعت را آوردید و نماز را خواندید، خود این امتثال را نمی شود گفت که نفی می کند تکلیف را و مسقط تکلیف است، نه، بلکه با خود امتثال، دیگر خود صل مقتضی برای تحریک ندارد، اقتضاء آمد و أجل اثرش تمام می شود دیگر این تکلیف مقتضی ندارد تا بخواهید عمل بعدی را انجام بدهید.

مشهور از جمله مرحوم آخوند و حتی خود مرحوم نائینی می گویند که با عصیان تکلیف ساقط می شود. اما آیا عصیان مسقط است؟ مرحوم اصفهانی فرمودند که نه، اگر عصیان بخواهد مسقط باشد لازمه اش این است که شیء در خودش تاثیر بگذارد و ترك مامور به علت شود برای مامور به! و این نمی شود. بلکه می فرمایند وقتی که عصیان آمد، اول عصیان شروع شد و محقق شد دیگر زمان و ظرف زمان قابلیت برای امتثال را ندارد، نه اینکه خود عصیان مسقط تکلیف باشد.

مثلا ببینید مخصوصا در واجب مضیق اگر گفتند از زمان طلوع فجر تا غروب شما باید امساك بکنید، آن زمان اول که عصیان محقق می شود دیگر این زمان را از قابلیت و ظرفیت برای امتثال خارج می کند. در مورد قبلی می گفتیم مقتضی خود تکلیف تمام می شود ولی در عصیان مقتضی زمان برای امتثال از بین می رود. به عبارت دیگر به جای اینکه بگوئیم عصیان مسقط است باید بگوئیم که گذشت زمان امتثال مسقط است.

در این بحث (به قول امروزی ها) يك پارادوکس مهمی وجود دارد و به علت اینکه از يك طرف مشهور گفته اند عصیان مسقط تکلیف است از طرف دیگر وقتی شما می آید عصیان را به تکلیف اضافه می کنید و می گوئید عصیان تکلیف، این فرع بر این است که مضاف الیه موجود باشد و کیف الجمع بینهما؟! برای رفع این قائله هیچ راهی نیست غیر از همین راهی که مرحوم اصفهانی فرموده که ما نیایم عصیان را مسقط قرار بدهیم بلکه بگوئیم آن زمان اول عصیان سبب می شود که زمان دیگر قابلیت امتثال را نداشته باشد، بنابراین این که می گوئیم عصیان مسقط است یعنی عصیان سبب می شود که زمان از قابلیت و ظرفیت امتثال بیفتد و این که می گوئیم عصیان امر یعنی همین عصیان در زمان اول (که در این زمان تکلیف هم هست) باعث می شود که زمان قابلیت خودش را برای تکلیف از دست بدهد.